اُنعلم فیه غیرُ منقسم علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها
الباقی ای الموجود بعد فناء خلقه ابداً یعنی اوست دایم الوجود که هرگز فنا
نپذیرد بنده را باید که در بر تو لقای حق از خود فانی شود و دل از تعلق غیر او
نگاه دارد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل کمالی که باقیست آثار آن در
هر دو جهان و فانی شود در جلال حق تا باقی گردد ببقای حق الوارث اوست
باقی بعد فنای موجودات که جمیع املاک بعد موت ملاک راجع باو گردد
و باو رسد و این نظر بظاهر است و الا اوست مالک الملک علی الاطلاق
و اوست واحد لا شریک له و ارباب بصایر همیشه ندای لمن الملک الیوم
لله الواحد القهار بگوش هوش می شنوند بنده را باید که در بند مال میراث
نباشد ع این داشتنیها همه بگذاشتنی است جز ذره دردی که نگهداشتنی
است موتوا قبل ان تموتوا شعار اصحاب آن درست و تخلق آنست
که تحصیل علوم و معارف دین کند تا وارث انبیا گردد الرشید رشاد در لغت
براه آمدن و بره شدن از باب نصر و علم خلاف غی اوست رشید که موجود نیست
در تدبیر او سهوی و در تقدیر او لغوی و قیل رشید بمعنی مرشد است اوست ارشاد
کننده خلق بسوی مصالح ایشان در دنیا و آخرت و وجه تعلق و تخلق ظاهر است
الصبور صبر در لغت شکیبایی کردن از باب ضرب اوست شکیبا
در عقوبت عاصیان پس صبور قریب است بمعنی حلیم لیکن صبور مشعر است باآنکه
اکنون تعجیل نکرد و در آخرت مواخذه قایم است و حلیم مطلق است و قیل در
صبور خوف عذاب غالب است و در حلیم امید عفو و قیل صبور بمعنی صبر دهنده است
بر بلا و مصیبت یا بر تحمل بار امانت یا بر مخالفت هوا و شهوت یا بر مشقت

ادا و عبادت

ادا و عبادت بنده را باید که در جمیع بلاها صبر ورزد و خواهد و از صبوران باشد
و تخلق آنست که در هیچ کاری سبکی و شتابی نکند و آرام و تمکین ورزد و در
رنج فراق گاه بامید وصال برد و در درد اشتیاق بذکر محبوب درمان
کند یکی از مشایخ گفته است جام صبر بیاشام اگر بمیری شهید شوی و اگر زنده
باشی سعید باشی باید دانست که در فرق دال است برین که این نود و نه
نام معدود و بعینها مذکور است در سنن ابن ماجه قزوینی و حال آنکه نیست در آن
سنن بسیاری از اسماء معدوده بلکه بجای بعضی ازین اسماء معدوده اسماء دیگر است
بتقدیم و تاخیر لیکن در عدد متفق است کذا فی الشرح الحمد لله که تمام شد شرح نود
و نه نام خدا تعالی وَ سَمِعَ رَجُلًا وَهُوَ يَقُولُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ
الْإِكْرَامِ فَقَالَ قَدِ اسْتُجِيبَ لَكَ فَسَلْ
رجلا که ذو الحال است نکره است و قوله و هو یقول بضم ها و سکون نیز جمله حالیه
است که مقدم نشده است برین ذو الحال برای آنکه مصدر است بواو و لفظ
قد استجیب بکسر و ضم دال است در وصل و لفظ فاسأل امر است از جمهور بسکون
سین و فتح همزه و در بعضی نسخ بفتح سین و بی همزه است که لغتی است قلیله برای
آنکه تخفیف در سال سال قلیل است و اکثر سال یسال است بی تخفیف و امر
از وی تخفیف اسال است و روا است که سل بی همزه امر باشد از سال یسال و او
یا یای چنانکه در قول خدا تعالی سال سایل قرائت است در سنن
ترمذی مروی است از معاذ رضی که شنید پیغمبر خدا از مردی و حال آنکه آن مرد می گفت
یا ذا الجلال و الاکرام پس فرمود پیغمبر خدا تحقیق استجابت کرده شده است برای
تو یعنی مستحق استجابت شده پس بخواه از خدا هر چه خواهی اِنَّ اللهَ مَلَکًا

Copyright © King Saud University